

مصاحبه شونده: بهار دهقان فیروزآبادی

مصاحبه کننده: لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۸/۲۴

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۶۴

=====

**خانم دکتر، لطفاً یک بیوگرافی با رویکرد به سوابق علمی و اجرایی تان بفرمایید.**

حرف زدن از خود آدم، خوب سخت است. من سال ۱۳۶۳ از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و سال ۱۳۶۴ در دانشگاه شروع به کار کردم. در واقع بین خروج و ورودم هیچ وقفه‌ای نیفتاد. چون من دانشجوی ورودی لیسانس قبل از انقلاب هستم، عملاً ما هم به انقلاب برخوردیم هم به انقلاب فرهنگی، بنابراین تقریباً یک چهار سالی در تحصیلات من وقفه افتاد. یعنی در طی چهار سال فقط ۹ واحد گذراندم، یا حذف می‌کردم یا اصلاً دانشگاه تعطیل بود. علتش هم این بود که دو سال انقلاب فرهنگی بود و دو سال ما رفتیم خارج از دانشگاه، دیگر انقلاب شد و ما فکر کردیم که فضای بیرون برای ما کار بیشتری دارد تا فضای داخل؛ برای همین من در آن ۲ سال خیلی کم در دانشگاه بودم. بیرون هم همه جا می‌رفتیم و هر جایی می‌شد سر می‌زدیم. من یک ۳، ۴ ماهی لانه‌ی جاسوسی بودم و بعد به وزارت کشاورزی رفتم. آن زمان آقای دکتر شیبانی وزیر بود و چون اول انقلاب بود، بحث تقسیم زمین‌های کشاورزی مطرح شده بود. من در آن قسمت مشغول به کار شدم و تقریباً نزدیک دو سال آن‌جا بودم. بعد یکی دو سالی در آموزش و پرورش بودم. پس از آن به دانشگاه برگشتم و تحصیلم را ادامه دادم. در دانشگاه از مربی پژوهشی شروع کردم؛ به عنوان مربی پژوهشی در مرکز تحقیقات آب و انرژی کار می‌کردم و بعد از آن دوباره شروع کردم به تحصیل (فوق

لیسانس و دکتری). همه آنها را در حالی طی کردم که کار هم می‌کردم، یعنی هم مربی پژوهشی بودم و هم تحصیل می‌کردم. دوره دکتری که تمام شد، از مرکز آب و انرژی به دانشکده‌ی مکانیک منتقل شدم و ۵ سالی هست که در دانشکده‌ی مکانیک به عنوان استادیار مشغول هستم.

### **دکتری را در همین دانشگاه شریف تمام کردید؟**

بله، همین جا بودم.

### **چه سالی وارد دانشگاه شدید؟**

من سال ۱۳۵۵ به عنوان دانشجوی لیسانس وارد شدم و در سال ۱۳۶۳ فارغ‌التحصیل شدم و بعد همین طور به ترتیب مقاطع مختلف را طی کردم. بنابراین یک مدت طولانی ضمن این که دانشگاه بودم بیرون هم مشغول بودم.

### **خانم دکتر فرمودید مدتی در لانه جاسوسی بودید. این فعالیت چه طوری بود؟**

سال ۱۳۵۸ که دانشجویان خط امام تصمیم گرفتند لانه‌ی جاسوسی را اشغال کنند به صورت خیلی محدودی به بچه‌ها خبر دادند که آن روز برای تظاهرات در خیابان طالقانی بیایند. به عنوان راهپیمایی ۱۳ آبان رفتند ولی خب عملاً برنامه داشتند که لانه را بگیرند. از قبل هم یک چیزهایی با خودشان برده بودند، مثل اره‌ی آهن‌بر برای مثلاً چیزهایی که بتوانند قفل در را باز کنند و حتی برنامه داشتند که اگر نتوانستند در را باز کنند از دیوار بالا بروند. حتی یک عده‌ای هم از خود در اصلی بالا رفتند و خودشان را به آن طرف رساندند. البته من همان روزی که لانه اشغال شد، تهران نبودم. چون اوایل انقلاب، سال ۱۳۵۸ جهادسازندگی تازه تأسیس شده بود و من هم در جلسات اولیه‌ای که برای تشکیل جهادسازندگی بود شرکت داشتم. همان اوایل هم یک سری کار این طرف گرفتیم و من آن زمان شهرستان بندرترکمن بودم ولی دو روز بعد به تهران و بلافاصله به لانه آمدم. هیچ اتفاق خاصی نیفتاده بود، چون آمریکایی‌ها وقتی دیده بودند دانشجویان دارند

می آیند برای این که نمی خواستند درگیری شود، البته یک مقدار گاز اشک آور انداخته بودند ولی بچه‌ها جلو رفته بودند و در نتیجه یک عده‌ای که می توانستند سریع در بروند، در رفته بودند و یک عده هم توسط بچه‌ها گروگان گرفته شدند.

من بعد از دو روز رفتم و تا یک مدتی عضو واحد بلندگو و یا گروگان‌های خانم بودم. بعد دیگر خانم‌ها را آزاد کردند، فقط دو تا خانم بودند. به همین صورت حضور داشتیم و کارهای متفرقه می کردیم. مردم خیلی خوب استقبال کردند. من عضو واحد بلندگو بودم. واحد بلندگو دم در بود و برای مردم برنامه تهیه می کرد. مردمی که واقعاً شاید دو ماه اول ۲۴ ساعته دم در بودند، حتی شب‌ها با وجود این که زمستان هم بود، می آمدند آتش روشن می کردند و می نشستند. مثلاً روزها به خصوص، متنی آماده می کردیم، شعری تهیه می کردیم. می رفتیم بالا و برایشان می خواندیم. بچه‌ها بودند، دانشجویان به خصوص دانشگاه ما خیلی در این قضیه فعال بودند، فکر می کنم بعد از این، حدود چهار ماه در لانه‌ی جاسوسی بودم و بعد بیرون آمدم. دیگر نزدیکی‌های عید بود.

### **پس می شود گفت که شما در جریانات انقلاب فعال بودید، مسائل سیاسی و ...**

به هر حال بیگانه نبودم، حالا نمی دانم اسمش را چه می شود گذاشت؟ این هم از برنامه‌های لانه جاسوسی.

### **از جریانات انقلاب در دانشگاه و بین دانشجویان برایمان بگویید.**

آن زمان خود شاه ترجیحاً علاقه داشت که بچه‌های مذهبی قدرتی نداشته باشند. همین انجمن اسلامی اصلاً قرار نبود که فعالیتش علنی باشد، تابلویی هم رسماً نداشت. یک اتاقی هم به صورت مخفیانه بود که الآن اتاق شهید مجید صفایی در طبقه سوم ابن سینا است. آنجا انجمن اسلامی پسرها بود. در واقع نمازخانه بود، پسرها می رفتند آنجا نماز می خواندند. کنارش هم اتاق کوچکی بود که نمازخانه‌ی دخترها بود. ولی فعالیت‌ها به آن صورت فعالیت شدید در دانشگاه دیده نمی شد و یا حداقل علنی نبود. عمده جلسات و تصمیم‌گیری‌ها در

خارج دانشگاه و یا خوابگاه‌ها بود. ولی سایر گروه‌های فوق برنامه فعالیت داشتند، مثل گروه کوه، گروه موسیقی، گروه تئاتر، گروه نقاشی و عمدتاً هم دست بچه‌های چپی بود؛ بچه‌های توده‌ای، فدایی و غیره ... عمدتاً دست آن‌ها بود، حتی بودجه به خصوص داشتند. رژیم هم می‌دانست که این‌ها چپی هستند ولی تقویتشان می‌کرد. به دلیل این که فکر می‌کرد تقویت آن‌ها باعث سرکوب دانشجویان مذهبی می‌شود. دانشجویان مذهبی اگر چه گرایش‌های متفاوتی داشتند ولی به هر حال رژیم نمی‌خواست که آن‌ها را تقویت کند. بنابراین هیچ نهادی به صورت رسمی در دست بچه‌های مذهبی نبود. انجمن اسلامی هم که فعالیتش علنی نبود. تنها جایی که دست بچه‌های مذهبی بود یک تعاونی بود که در اتاقی مجاور کتابخانه مرکزی سابق (جای یونیون فعلی) بود. اول که می‌خواستیم وارد کتابخانه (یا یونیون فعلی) شویم یک اتاقی سمت چپ بود که الآن فکر می‌کنم دست بسیج است یا اتاق برگزاری اردوهای مشهد است. این اتاق قبلاً تعاونی دانشجویان بود. دانشجویان ضمن این که لوازم التحریر می‌آوردند، به اسم لوازم التحریر یک سری کتاب هم می‌فروختند؛ کتاب‌های مذهبی، سیاسی و غیره. این تنها جایی بود که بچه‌ها می‌توانستند فعالیت کنند، یا برای همان کتاب‌هایی که می‌آوردند، یک خلاصه‌ای بنویسند، یادداشتی بنویسند، بزنند داخل بوفه و الا هیچ جای دیگری دست بچه‌های مذهبی نبود. مثلاً آن زمان ما یک گروه فیلم خیلی فعال داشتیم که دست بچه‌های چپ بود. مدام می‌رفتند از سفارت شوروی سابق در ایران فیلم می‌گرفتند، در آمفی تئاتر پخش می‌کردند. البته خوب، مورد استقبال هم واقع می‌شد. چون این‌ها فعالیت‌های علنی بود که روشنفکری هم بود و تا حدی ضد رژیم هم بود. جالب بود که رژیم همین‌ها را تقویت می‌کرد ولی هیچ نوع فعالیت مذهبی، علنی و رسمی نبود. این چیزی بود که مشخص بود. بچه‌ها تماس‌هایشان با هم غیرعلنی و مخفیانه بود. از طرف دیگر می‌دانید که قبل از انقلاب یک گاردی به طور شبانه‌روز در دانشگاه مستقر بود، جای مسجد فعلی اتاقی بود به نام اتاق گارد و هر اتفاقی که می‌افتاد این‌ها در دانشگاه پخش می‌شدند. همین طور که راه می‌رفتید

کتاب‌هایتان را می‌گشتند. من حتی یادم هست سال اولی که به دانشگاه آمده بودم یک موقعی که برف آمده بود، استادها که داشتند ناهارخوری می‌رفتند، بچه‌ها به آن‌ها گلوله برفی می‌زدند، البته به شوخی که بعد یکدفعه گارد پیدا شد. یعنی حتی تا این حد هم تحمل نمی‌کردند. ولی خب، وضعیت فعالیت‌های سیاسی هم معمولاً این طوری بود که قبل از شانزده آذر اعتراض‌ها و اعتصابات شروع می‌شد و تا عید کشیده می‌شد. امتحان‌های ما معمولاً آخر اسفند بود ترم اول ما کشیده می‌شد تا عید و ترم دوم هم که به ما کم واحد می‌دادند، مثلاً ده واحد چون بعد از عید شروع می‌شد. در طول مدتی که اعتصابات و تظاهرات بود بچه‌ها شعار می‌دادند. عمده شعارشان، اتحاد، مبارزه و پیروزی بود. اعلامیه پخش می‌کردند، کلاس‌ها را تعطیل می‌کردند. مثلاً یک گروه راه می‌افتادند شیشه‌ها را می‌شکستند. آن قدر شیشه‌ها را شکسته بودند که تمام شیشه‌های ابن‌سینا و دانشکده‌ها را برداشته بودند و قطعات خیلی خیلی کوچک گذاشته بودند که وقتی یک کلاسور می‌زنند کل شیشه نریزد. راه می‌افتادند و کلاسورشان را جلوی صورتشان می‌گرفتند و شعار می‌دادند. بعضی استادها هم کلاس‌هایشان را تعطیل می‌کردند، بعضی‌ها هم نمی‌کردند؛ بالاخره وضع به هم می‌ریخت. در این فاصله گارد هم از پایین می‌آمد ولی خب گارد که می‌آمد دیگر همه پراکنده می‌شدند. افراد گارد کاملاً مجهز بودند به باتوم و ماسک و غیره، می‌افتادند دنبال بچه‌ها و می‌زدند، حسابی می‌زدند. می‌گرفتند و بازداشت می‌کردند و می‌بردند. برای همین بچه‌ها معمولاً سعی می‌کردند که پراکنده شوند. به محض این که آن‌ها می‌رفتند این‌ها دوباره شروع می‌کردند. در نتیجه عملاً در این فاصله کلاس‌ها تقریباً تعطیل بود. ما با این وضعیت تحصیلمان ادامه پیدا کرد تا تقریباً یک سال مانده به انقلاب که یک کمی فضای سیاسی باز شد به طوری که یواش یواش شروع کردند به جمع‌آوری که دیگر گارد نمی‌آمد. اوایل بچه‌ها در همان کتابخانه مرکزی با فاصله‌های خیلی نزدیک روی زمین می‌نشستند و همه سرهایشان را پایین می‌کردند که کسی دیگری را نشناسد، بعد بحث سیاسی می‌کردند. حتی یک زمانی در فضای بین تالارها

جمع می‌شدند، چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و بچه‌ها بحث می‌کردند. من یادم است یک بار که بحثمان در فضای بین تالارها بود وقتی از آن فضا بیرون آمدیم، پرچمی غیر از پرچم ایران که آن زمان آرم شیر و خورشید داشت، یک پرچم سه رنگی که در آن یک مارکی از انقلاب و غیره خورده بود بالای ساختمان ابن‌سینا نصب شده بود. در این فاصله که بچه‌ها صحبت می‌کردند بالاخره سایرین هم بیکار نبودند، رفته بودند این را نصب کرده بودند. یک هم‌چنین کارهایی می‌شد ولی خب بچه‌ها رفته بودند بیرون از دانشگاه به سمت مردم که به مردم پیوندند. به هر حال مردم آگاه شده بودند چون قبل از آن هیچ این نوع تظاهرات و اعتصابات در دل مردم جای نداشت. ممکن بود اگر این کار را بکنند خود مردم این‌ها را بگیرند و تحویل بدهند. بعد از آن که مردم آگاه شده بودند دیگر بچه‌ها یواش یواش به بیرون کشیده شدند، به طوری که در ماه‌های دی و بهمن کمتر کسی در دانشگاه پیدا می‌شد. تقریباً نزدیکی‌های انقلاب بود که عملاً یک سری سخنرانی‌های رسمی ترتیب داده شد و حتی یک سلسله سخنرانی‌ها در سالن تربیت‌بدنی بود؛ شاید مثلاً ۷، ۸، ۱۰ هزار نفر شرکت می‌کردند به طوری که دیگر در سالن تربیت‌بدنی جا نبود و یک زمانی تا جلوی دانشکده ریاضی می‌نشستند. این سخنرانی‌ها توسط افرادی هم‌چون چمران و بنی‌صدر ارایه می‌شد؛ افراد مختلفی بودند که آن زمان فعالیت می‌کردند، می‌آمدند راجع به مسائل مختلف صحبت می‌کردند. حتی روز ۲۲ بهمن که انقلاب پیروز شد یادم هست همان روز صبح هم سخنرانی بود و من آمده بودم. فکر می‌کنم آن روز نوبت بنی‌صدر بود که اعلام کردند که الان هم‌افرها در خیابان پیروزی رفتند پیش امام و گفتند که ما به حرف‌های شما گوش می‌دهیم و نسبت به امام ادای احترام کردند. این را پشت بلندگو اعلام کردند. بعد از ظهرش حکومت نظامی شد و رژیم شاه سقوط کرد. به هر حال همه تلاش‌ها در این جهت بود حالا هر کسی به نوعی کار و فعالیت می‌کرد.

**از دانشجویانی که در این زمینه خیلی فعال بودند کسی یادتان هست که اسم ببرید؟**

خب آخر زیاد هم جالب نیست. همین‌هایی که الآن در صدر هستند، حالا شاید در صدر هم نباشند بالاخره بعد از انقلاب خیلی بالا و پایین داشت؛ یک عده که آن زمان فعال بودند رفتند پایین، بعد دوباره رفتند بالا و بعد ... همین جور خلاصه با این موج بالا و پایین رفتند. خوب نیست که بگویم چه کسانی بودند، چون همه آن‌هایی که بودند الآن ممکن است باشند یا نباشند.

### **خانم دکتر شما تهرانی هستید؟**

من اصلاً تهرانی نیستم ولی قبل از دانشگاه در تهران ساکن بودم.

### **پس در آن دوران از خوابگاه استفاده نکردید.**

استفاده نکردم ولی به خوابگاه دختران می‌رفتم. چون دوستانم خوابگاهی بودند می‌رفتم به آن‌ها سر می‌زدم. وضعیت خوابگاه را می‌دانم.

### **می‌خواستیم از شرایط انقلاب و اوضاع آن زمان در خوابگاه‌ها بپرسیم.**

چند ماه مانده به انقلاب، تقریباً بچه‌های خوابگاه‌ها، بچه‌های شهرستانی، هرکسی به شهر خودش رفته بود؛ به خاطر این که دانشگاه‌ها تقریباً تعطیل بود و بچه‌هایی هم که فعال بودند ترجیح می‌دادند در شهر خودشان فعالیت بکنند. بنابراین تقریباً خوابگاه‌ها تعطیل بود. منتهی قبل از آن، خوابگاه‌ها خیلی مراکز مهمی بودند که حتی بچه‌هایی که بیرون بودند می‌توانستند آن‌جا جمع شوند و مثلاً اعلامیه‌ای بنویسند و پخش کنند. مخصوصاً خوابگاه پسران، خوابگاه زنجان واقعاً مرکز مهمی بود که دو سال قبل از انقلاب خیلی فعال بود.

**چون هم می‌توانستند خیلی فعال باشند و هم این که رژیم می‌توانست آن‌ها را زیر نفوذ داشته باشد.**

آن بچه‌هایی که خیلی فعال بودند و در گروه‌ها فعالیت می‌کردند، معمولاً خوابگاهی نبودند، یعنی بعد از یک سال استفاده از خوابگاه می‌رفتند برای خودشان خانه می‌گرفتند. ولی خوابگاه محل تجمع بود و حتی آن‌هایی

که خوابگاه نبودند، به هر حال می توانستند برنامه شان را خوابگاه بگذارند، بحث کنند؛ بالاخره این که چه موقعی اعتصاب باشد و چه کار بکنند از خوابگاه نشأت می گرفت.

**یک مقدار در مورد امکانات فیزیکی و اساتیدی که آن زمان، زمانی که خودتان دانشجوی بودید، بودند بر ایمان بگویید.**

می دانید که این دانشگاه اسمش دانشگاه آریامهر بود و خیلی شاه به آن عنایت داشت و در واقع کسی که به عنوان رئیس دانشگاه بود از جانب شاه برای ریاست این جا نیابت داشت، یعنی این قدر مهم بود. امکانات مالی خیلی فراوانی بود؛ واقعاً بعضی از مباحثی که الآن در دانشگاه دیده می شود، ادامه همان بحث است. مثلاً من یادم است که آن زمان ما هیچ کتابی نمی خریدیم، همه ی کتاب ها را دانشگاه تکثیر می کرد و مجانی به ما می داد؛ تقریباً الآن هم همین است، حالا الآن با قیمت کمتر، آن موقع مجانی بود. یعنی اگر الآن همین را با دانشگاه های دیگر مقایسه کنیم، تقریباً این حالت وجود ندارد و حدس زده می شود که این ادامه ی همان سیستمی است که آن ها پایه گذاری کردند. مسأله ی دیگر این بود که کتاب هایی که ما استفاده می کردیم هم به زبان انگلیسی بود و در داخل موجود نبود و دانشگاه آن زمان مجبور بود که آن ها را تکثیر کند. استادانی که بودند از بهترین های جهان انتخاب می شدند و حقوق خیلی خوب به آن ها می دادند، برای این که نگهشان دارند. امکانات فیزیکی و مالی، من حالا چون خودم نبودم نمی دانم که مثلاً فرض کنید امکانات تحقیقاتی و بودجه ی تحقیقات چه طور بود ولی با تماس هایی که داشتم حدس می زنم که خیلی هزینه در اختیار استادان گذاشته می شد، برای این که به هر حال این جا را برایشان جذاب کنند که برنگردند؛ چون اساتیدی که انتخاب می شدند همه در آمریکا و خارج از کشور تحصیل کرده بودند. رژیم تلاش می کرد برای این که این جا را بهترین دانشگاه کند، برترین ها را دست چین کند و نگه دارد. به هر ترتیب حالا، هم با دادن حقوق های بسیار خوب و هم با دادن بودجه های تحقیقاتی و آزمایشگاه های خوب، به هر حال دانشگاه هنوز



دانشگاه نویی بود. آزمایشگاه‌ها و امکانات فیزیکی خیلی خوبی داشت، چون تعداد دانشجویان کم بود. یادم است مثلاً خوابگاه دختران در هر اتاقش سه نفر بودند. یک ساختمانی اجاره کرده بودند که هر طبقه‌ای چهار آپارتمان داشت و هر آپارتمانی سه اتاق خواب داشت مثلاً با یک هال و آشپزخانه، یعنی در این آپارتمان سه اتاق خوابه فقط نه نفر زندگی می‌کردند. یک مجموعه‌ای بود که یک طبقه‌ی زیر آن را برای دانشجویان مبله کرده بودند، تلویزیون گذاشته بودند. چون در بحث مالی دستشان باز بود در نتیجه امکانات می‌دادند برای این که حتی دانشجو را ساکت کنند. قیمت ناهار ما آن زمان دو تومان بود و خب نسبت به آن زمان هم خیلی ارزان بود. نظام امکانات بسیار خوبی در اختیار دانشجویان قرار می‌داد. به هر حال از یک طرف دانشجویان را ساکت می‌کرد، از یک طرف هم فکر می‌کرد که بالاخره این‌جا نمونه‌ای از یک دانشگاه خیلی عالی است و خود رژیم هم به آن عنایت داشت. فکر می‌کردند که به این ترتیب می‌توانند آن‌ها را به همان شیوه‌ای که خودشان دلشان می‌خواهد بار بیاورند، منتهی عملاً این طوری نشد. من یادم هست که آن زمان یکی دو تا از دختر خانم‌ها بودند که چادر داشتند؛ این‌ها را صدا کرده بودند که باید چادرتان را بردارید و حق ندارید در محوطه دانشگاه چادر بپوشید یا مثلاً اگر کسی حجاب داشت، حالا نه این که با آن‌ها برخورد شود ولی به هر حال صدایشان می‌کردند.

### **با روسری کاری نداشتند؟**

چرا، مثلاً آن‌ها را صدا می‌کردند و می‌گفتند شما برای چه روسری گذاشته‌اید. در واقع دلشان نمی‌خواست که این ریشه‌ی سیاسی داشته باشد. خیلی‌ها هم بودند که از شهرستان می‌آمدند، با چادر می‌آمدند، با روسری می‌آمدند ولی با آن فشار اولیه‌ای که می‌آوردند بعضی‌ها مجبور می‌شدند که بردارند. رژیم ترجیح می‌داد که فضا یک فضای کاملاً غربی و ولنگار باشد ولی خوشبختانه این طوری نبود. یعنی اگر به اغراق نگویم فضایش از فضای فعلی سالم‌تر بود؛ در فضای فعلی یک سری چیزها اجبار است، معلوم نیست که اگر اجبار

برداشته شود فضا چطور می شود، ولی آن زمان اجبار برعکس بود. یعنی مدام تلاش می شد که افراد به هر حال خلاف آن چیزی که دانشجویان دلشان می خواست رفتار کنند. ولی واقعاً فضای خوبی بود. دانشجویان در پوشش ظاهرشان رعایت می کردند. ممکن بود خیلی ها مثلاً حجاب نداشتند ولی پوشش ظاهری شان خیلی خوب بود. منتهی من یادم است که یکی دو مورد دختر و پسری بودند که رفتارشان زیاد موقر نبود یا این که ظاهرشان بالاخره خوب نبود؛ دانشجویان خودشان به جان این ها افتاده بودند و به این ها تخم مرغ و گوجه فرنگی گندیده می زدند که چرا هم چنین رفتاری دارید. بنابراین یک عده ای هم که دلشان می خواست فضا را خراب کنند، از ترس بقیه دانشجویان این کار را نمی کردند. جالب بود که نظام و رژیم مدام فعالیت های مذهبی را مانع می شد ولی جو مذهبی بسیار خوبی حاکم بود. به هر حال ظاهراً هر چه بیشتر مانع شوند گرایش به آن سمت بیشتر می شود. گرایش بچه ها به سمت مذهب خیلی خوب بود، جلسات مذهبی داشتند، مطالعه می کردند. در گروه های کوچک، هسته های مطالعاتی تشکیل می دادند، کتاب رد و بدل می کردند. آن زمان می دانید که داشتن بعضی کتاب ها مثلاً کتاب های دکتر شریعتی جرم بود ولی دست همه بود. همه به یکدیگر پنهانی می دادند یعنی لازم نبود که در کتابخانه باشد تا افراد بروند بگیرند. این خیلی خوب بود و این فضا کمک می کرد که تقریباً اکثراً به دلیل تماس با همدیگر به هر حال آگاه شوند؛ آشنا شوند و وارد مسائل بشوند. امکانات فیزیکی در کل فکر می کنم که به دلیل کمتر بودن تعداد دانشجویان از زمان فعلی بیشتر بود. بعد از انقلاب تعداد دانشجویان زیادتر شد. تا قبل از انقلاب اصلاً این جا دانشجوی تحصیلات تکمیلی نمی گرفتیم، فقط در حد دانشجوی لیسانس بود. بعد از انقلاب کم کم شروع شد به تحصیلات تکمیلی که الآن در بسیاری از دانشکده ها تعداد دانشجویانی که برای ارشد و دکتری می گیرند بیشتر از تعداد دانشجویانی است که در لیسانس گرفته می شود. بنابراین اگر از این نظر نگاه کنیم، تقریباً تعداد دانشجویان دو برابر شده است. طبیعی است که دو برابر شدن تعداد دانشجویان باعث کاهش امکانات فیزیکی

می‌شود، اعم از آزمایشگاه‌ها و غیره. بنابراین آن زمان تعداد دانشجویان کمتر بود و این یک نکته بود که همان طوری که گفتم خود رژیم خیلی به این موضوع اهمیت می‌داد و در واقع این طور فکر می‌کرد که هر چه امکانات بیشتر در اختیار بگذارد، این‌ها را به همان سمتی سوق می‌دهد که خودش می‌خواهد و خوشبختانه این طور نبود؛ یعنی این‌ها بودجه‌ها را می‌گرفتند و آن کاری را که خودشان دلشان می‌خواست می‌کردند.

### **فعالیت آموزشی دانشجویان چه طور بود؟ شما فکر می‌کنید آن موقع دانشجویان فعال تر بودند یا الان؟**

همان طور که گفتم فضا خیلی سیاسی بود، در نتیجه خود درس خواندن یک نوع ضد ارزش حساب می‌شد. بنابراین این‌جا معدل‌ها خیلی پایین بود. معدل متوسط دانشگاه فکر می‌کنم حدود ۱۱ بود، حتی بعضی از دانشکده‌ها مثلاً ۱۰/۵، نزدیک ۱۱ یا ۱۱/۵ یک هم‌چنین چیزی بود. چون آن زمان حد این که فرد مشروط باشد یا نه، معدل ۱۰ بود، بعد از انقلاب شد معدل ۱۲، بنابراین بچه‌ها فقط معدل‌هایشان را در همین حد نگه می‌داشتند. فضا، فضای درس خوانی نبود اگر چه در همین فضا هم بالاخره یک عده دنبال درسشان می‌رفتند، کاری به سیاست نداشتند، درسشان را می‌خواندند، فارغ‌التحصیل می‌شدند و بیرون می‌رفتند. ولی فضای عمومی کمتر فضای آموزشی بود اگر چه استادان تلاش زیادی می‌کردند. بعد از انقلاب، نگاه دانشجویان به درس خواندن اصلاً یک نوع نگاه دیگری شد به دلیل این که فکر می‌کردند الان است که باید برای مملکت تلاش کنند، وارد سازندگی شوند؛ بنابراین لازم است که یاد بگیرند. این نگاه باعث می‌شد که نگاه عمیق‌تری به آموزش و یادگیری داشته باشند. قبل از آن این قضیه در واقع علقه‌ای ایجاد نمی‌کرد. خب به هر حال افراد می‌آمدند درسشان را می‌خواندند، فارغ‌التحصیل هم می‌شدند یا نمی‌شدند، چون فضا آن قدر سیاسی بود که ممکن بود خیلی‌ها فارغ‌التحصیل نشوند یا اصلاً وقتی وارد می‌شوند دیگر اصلاً به فکر

فارغ التحصیلی نباشند و همه‌اش بحث مبارزه با رژیم در هر شرایطی مطرح بود. الآن دیگر اصلاً آن دیدگاه نیست، دیدگاه این است که باید خدمت کرد، باید برای مملکت کاری کرد؛ این دیدگاه به هر آدمی کمک می‌کند.

**خب الآن حس می‌کنید که این دیدگاه نسبت به اوایل انقلاب چطور شده، تقویت شده است؟**

در دانشگاه ما بله، حتی شدیدتر هم شده است. در این جا به دلیل این که به هر حال ورودی‌های ما در صد خیلی بالایی از نخبگان کشور هستند، این فضا همواره ادامه پیدا کرده و تشدید هم شده است. بنابراین یک فضایی ایجاد شده که هر کسی می‌خواهد وارد شود باید خیلی خوب باشد. در نتیجه کسی که خیلی خوب است و وارد می‌شود باید با خوب‌های دیگر رقابت کند، بنابراین برای این که خوب بودنش را حفظ کند، مجبور است تلاش کند. الآن متوسط معدل‌ها به شدت بالا آمده است البته بچه‌ها هم فعالیت زیادی دارند. حالا اگر نگوییم فعالیت سیاسی، فعالیت‌های اجتماعی دارند ولی شاید یک ذره کم‌رنگ‌تر از زمان ما شده است. البته در بحث آموزش دنیا خیلی دگرگون شده، یعنی در کل که دقت کنید به دلیل ورود کامپیوتر کاملاً نگاه‌ها و تلاش‌ها اصلاً گونه‌ی دیگری شده است و سرعت گرفته است. حداقل از ۲۰ سال پیش که من نگاه می‌کنم می‌بینم که بچه‌ها هر سالی که آمده‌اند علاقه‌شان به آموزش و تحصیل، هیچ وقت ضعیف نشده است.

**از نظر شما چه عاملی باعث شده که این دانشگاه همان طور که فرمودید ماندگار باشد؟ در علم پیشتاز باشد و به این رویه‌اش ادامه دهد.**

اگر دوباره به فلسفه‌ی تشکیل این دانشگاه برگردیم، به هر حال با هر فلسفه‌ای که این جا ساخته شده، سعی شده نظامی بر آن حاکم شود که در حد اعلا‌ی استانداردهای جهانی باشد. بنابراین از همان اول، حتی سیستم

آموزشمان مثلاً سیستم ثبت نمره یا خود قسمت‌های اداری آموزش واقعاً استانداردهای بالایی داشت. این خیلی کمک می‌کند. مثلاً فرض کنید که شما اگر بروید در یک دانشگاهی که نمره افراد معلوم نیست چگونه جمع می‌شود، چگونه ثبت و چگونه اعلام می‌شود، درس‌ها کی اعلام می‌شوند، کی حذف می‌شوند، دانشجو مدام سرگردان است ولی خوشبختانه این‌جا این امر نظام سازمان‌یافته دارد. در مباحث اداری و آموزشی این دانشگاه بسیار بسیار سازمان‌یافته‌تر از دانشگاه‌های دیگر است. حالا شاید یک دلیلش این بوده که بعد از انقلاب کادرهایی که در دانشگاه کار می‌کردند همان کادرهایی بودند که قبل از انقلاب آموزش دیده بودند و چون تلاش می‌شد در حد بالای استانداردهای جهانی باشد این رویه ادامه پیدا کرد. این از یک طرف و از طرف دیگر، استادانی که این‌جا بودند، در حد بالای استاندارد جهانی وارد می‌شدند و این فضای علمی هیچ وقت ضعیف نشد. علتش هم این بود که افراد و اساتید هیچ وقت فضای دانشگاه را ترک نکردند. در نتیجه همیشه سعی شد که رویه‌ای که هست ادامه پیدا کند. به همین دلیل وقتی یک فرد کنکور می‌دهد اگر حق انتخاب داشته باشد که بیاید این دانشگاه یا برود دانشگاه X، وقتی می‌شنود که این‌جا استادانش بهتر هستند، سیستم درسی‌اش سازمان‌یافته‌تر و بهتر است، طبیعتاً او این‌جا را انتخاب می‌کند. به این ترتیب این رویه ادامه پیدا کرد که همه‌ی بچه‌هایی که در سطوح بالای تحصیلی بودند به اینجا کشیده شدند. کما این که قبل از انقلاب هم ورودی‌های این‌جا شاید در کشور بهترین بودند؛ به جز مثلاً آن زمان که دانشگاه نفت کاملاً دست خارجی‌ها بود و می‌توانست با این‌جا رقابت کند ولی خب بعد از انقلاب که خارجی‌ها رفتند آن‌جا خالی شد ولی این‌جا چون دست ایرانی‌ها بود دیگر خالی نشد و به روند خودش ادامه داد. این‌جا جایی است که بهترین‌ها می‌آیند، در نتیجه آرزو و آرمان بچه‌هایی شد که بهترین‌های کشور هستند.

**تأثیر دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعت کشور چگونه می‌بینید؟**

فکر می‌کنم یک زمانی بود که چهار وزیر کابینه فارغ‌التحصیل شریف بودند، البته این شاید خیلی ملاک نباشد ولی نشان می‌دهد که وقتی چهار تا وزیر از وزرای صنعتی کشور از این دانشگاه باشند، طبیعی است که ما هر چه در سطوح مدیریتی پایین‌تر بیاییم، باز می‌توانیم فارغ‌التحصیلان این دانشگاه را بیشتر ببینیم. من یادم است یک زمانی یک کار تحقیقاتی انجام شده بود و نشان می‌داد که تقریباً ۲۵ درصد بار مدیریتی کشور بر عهده فارغ‌التحصیلان این جا بوده است. واقعاً اگر من این عدد ۲۵ درصد را نخواستیم بگویم، خودم نظرم این است که اگر بیشتر از این نباشد قطعاً کمتر از این نیست. خب طبیعی است، این جا یک دانشگاه کاملاً صنعتی است بنابراین انتظار است که کلیه فارغ‌التحصیلان وارد صنعت شوند. چون بچه‌های نخبه‌ای وارد این جا می‌شوند، انتظار می‌رود که هر جایی می‌روند از این هوش و استعداد استفاده شود، بنابراین به سطوح مدیریتی کشیده می‌شوند. لذا اگر این عده بیشتر نباشند کمتر هم نیستند. کما این که در سال‌های گذشته که وزارت نفت به این فکر افتاد که باید از نخبگان بیشتر در صنعت نفت استفاده شود، به این جا روی آورد که یک دانشکده‌ی صنعت نفت تأسیس کند. خود نفت دانشگاه دارد ولی ترجیح می‌داد که این جا از نخبگان استفاده کند. خب تعداد زیادی از بچه‌های ما که دو رشته‌ای می‌خوانند یک رشته را نفت انتخاب کردند. این نشان می‌دهد که آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اگر از نخبه‌ها استفاده کنند، ممکن است باعث تحول در صنعت نفت کشور شود، این قطعی است. من خودم هم فکر می‌کنم که هر چقدر در بخش‌های صنعتی و مدیریتی کشور از این افراد استفاده شود، قطعاً باعث اعتلای کشور می‌شود و در نتیجه دانشگاه نقش خیلی زیادی در این بحث دارد.

### **در زمینه‌ی پژوهش چطور؟**

قضیه‌ی پژوهش را باید در کل کشور نگاه کرد. تا زمانی که در کشور ما خود دولت اعلام می‌کند که ۸۰ درصد بودجه‌های تحقیقات کشور در دست نهادهای غیردانشگاهی است، این نشان می‌دهد که در کشور

یک ارگان یا سازمانی هنوز متولی پژوهش نیست. به هر حال در همه دنیا پژوهش در دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد یعنی تنها جایی که به نظر می‌رسد این کار منطقی است. آن‌جا افراد و دانشجویان اصلاً کارشان پژوهش است در صورتی که در سازمان‌های دیگر اصلاً کارشان چیز دیگری است و در کنارش پژوهش می‌کنند، ولی این‌جا وظیفه‌شان فقط پژوهش است. بنابراین تا زمانی که در کشور ما کسی متولی پژوهش نباشد، وضعیت پژوهش سامان پیدا نمی‌کند. ولی با وجود همین سامان نیافتگی، وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند که در جاهایی به طور مقطعی تا حدی به پژوهش بها دادند و نیازش را حس کردند و از استادان استفاده کردند. استادان ما وارد صنعت می‌شوند، به آن‌ها سرویس می‌دهند و یافته‌هایشان را در اختیار صنعت می‌گذارند. منتهی متأسفانه این هنوز به صورت یک ارتباط ارگانی و سازمان‌یافته‌ای نیست، بنابراین دچار نوسانات و پستی بلندی‌هایی می‌شود. در همین حد کمی هم که در کشور هست، به نظر من نقش افراد نقش خیلی خوبی است، اگر چه هنوز جا برای این کار خیلی وجود دارد.

### **شما در حال حاضر با هم دوره‌ای‌هایتان، آن‌هایی که درس می‌خواندید، ارتباط دارید؟**

خوشبختانه بله. به دلیل این که ما در دوره‌ای بودیم که انقلاب در دوره‌ی ما اتفاق افتاد. علاوه بر بحث این که حالا هم دانشکده‌ای بودیم، هم کلاسی بودیم، هم دانشگاهی بودیم، علاوه بر این یک سری فعالیت‌های اجتماعی مشترک هم داشتیم. در نتیجه بچه‌ها جلسات متعددی دارند؛ اعم از جلساتی که فارغ‌التحصیلان دارند یا جلساتی که از کانال انجمن فارغ‌التحصیلان نیست و در بیرون تشکیل می‌شود. بحث می‌کنند، حتی به منزل یکدیگر می‌روند. من فکر می‌کنم که نسل ما بیشترین ارتباط را با هم دارند، تقریباً به تعداد زیادی از همدیگر خبردار هستند. این یک طرف قضیه است، یک بحث دیگر هم این است که این نسل‌ها خیلی‌هایشان به سطوح مدیریتی کشیده شدند و آن‌جا هم جایی بود که می‌توانستند با همدیگر به دلیل ارتباط کاری که با هم داشتند در تماس باشند و در نتیجه خوشبختانه هیچ پراکندگی بینشان اتفاق نیفتاد.

به نظر شما یک دانشجویی که فارغ التحصیل و از دانشگاه خارج می‌شود، آیا دانشگاه می‌تواند از حضور او در دانشگاه استفاده کند یا این که نه، دیگر رابطه‌اش باید قطع شود؟

بینید در دنیای جدید این طور نیست که کسی که فارغ التحصیل شد فارغ التحصیل از علم شود، فارغ التحصیل از یک مقطع از علم شده است. علم آن قدر پیشرفت می‌کند که در هر زمینه‌ای نظام‌های جدید و روش‌های جدید بنیان گذاشته می‌شود، در نتیجه آن فرد مدام احتیاج به آموزش دارد. اگر دانشگاه بتواند یک سیستمی را طراحی کند که فارغ التحصیل خودش را باز هم در مقاطع بالاتر تحت آموزش قرار دهد، هم به نفع آن فارغ التحصیل خواهد بود و هم به نفع دانشگاه. اگر فارغ التحصیلی از صنعتی به دانشگاه باز گردد آن صنعت را می‌آورد، با خودش تجربیات را می‌آورد، نیازهای صنعت را می‌آورد، بحث پژوهش را دوباره بیشتر باز می‌کند و از طرف دیگر دانشگاه هم به فارغ التحصیل سرویس می‌دهد، آموزش‌های جدید می‌دهد. بنابراین یک چرخه کامل ایجاد می‌شود که این سیکل باعث اعتلای هر دو می‌شود. دانشگاه باید بخش انجمن فارغ التحصیلانش را تقویت کند و دانشجو را به هر حال و به هر ترتیبی هست با استفاده از کتابخانه، با استفاده از امکانات دانشگاه، با استفاده از آموزش‌های غیر کلاسیک و حضوری به دانشگاه بکشد. آن فارغ التحصیل هم که آمد با خودش مسائل صنعت را می‌آورد و باعث بهبود روابط صنعت و دانشگاه می‌شود. فکر می‌کنم که مایه گذاشتن در این زمینه اصلاً هدر نمی‌رود، باعث بهبود می‌شود. این چیزی است که دانشگاه از چند سال قبل به فکرش بوده که انجمن فارغ التحصیلان، ارتباط خوبی با فارغ التحصیلان سابقش دارد. خوشبختانه افراد زیادی را در خارج از کشور پیدا کردند و آن‌ها حتی برای خودشان جلساتی تشکیل می‌دهند. من چون پسر فارغ التحصیل همین جاست و اکنون در کانادا درس می‌خواند، دو سه هفته پیش می‌گفت که یک جلسه از فارغ التحصیلان شریف گذاشتند، در یک رستوران دور هم جمع شدند، اصلاً بدون ارتباط با دانشگاه ولی تحت عنوان نام فارغ التحصیلان شریف. پسر خیلی برایش جالب بود که هم دوره‌ای پدرش را دیده بود



و از او پرسیده بود که شما کی فارغ‌التحصیل شده‌اید، گفته بود که فارغ‌التحصیل سال ۱۳۵۵ هستم. برای او که فارغ‌التحصیل سال ۱۳۸۳ بود، جالب بود که کسی با فاصله‌ی ۲۰، ۳۰ سال هم در آن جلسه شرکت کند. ولی در همین حال یک وجه مشترک دارند و آن فارغ‌التحصیلی از شریف است. این خیلی می‌تواند مؤثر باشد، هم از نظر عواطفی که آدم نسبت به محل تحصیلش دارد و هم به خصوص برای فارغ‌التحصیل داخل کشور می‌تواند نسبتاً سمت و سوی ارتباط‌های صنعتی شود.

**همسر شما هم در شریف درس می‌خواندند؟**

بله.

**پس ازدواج دانشجویی داشتید.**

بله.

**این ازدواج‌ها را تأیید می‌کنید؟**

بله، اگر تأیید نکنم که خیلی بد است؛ بالاخره یک جایی است که من حتی به دانشجویان هم توصیه می‌کنم. البته خوب باید حساب شده باشد ولی واقعاً دانشگاه یک جایی است که امکان ارتباط هست. در جامعه‌ی ما که شرایط شناخت دختر و پسر کمتر است، جایی که بچه‌ها می‌توانند بدون آن که مشکلاتی برای جامعه به وجود بیاورند، با هم صحبت کنند، همدیگر را بشناسد و آن کسی که فکر می‌کنند خیلی بیشتر شبیه خودشان است را انتخاب کنند دانشگاه است. نقاط مشترک در ازدواج خیلی مؤثر است، بنابراین اولین نقطه‌ی مشترکشان این است که دانشجوی شریف هستند و می‌توانند از این شروع کنند.

**خانم دکتر، خاطره‌ای از اساتید، کادر اجرایی یا مدیریت دانشگاه در این سال‌ها دارید چه**

**زمانی که دانشجو بودید و چه زمانی که استاد بودید؟**

خب بله، البته این مال بعد از انقلاب فکر می‌کنم سال ۱۳۶۷-۱۳۶۶ است. یادم هست که یک بار من مشکلی در مسائل درسی‌ام داشتم، چون هم دانشجو بودم و هم کار می‌کردم. مشکلی برایم پیش آمده بود، حالا راستش یادم نیست چه بود. ولی یادم است که سر ظهر بود، به دفتر آقای دکتر علی‌اکبر صالحی رئیس دانشگاه رفتم. بعد وقتی که داخل رفتم، اتفاقاً کسی هم نبود، گفت بیا تو، من هم رفتم آن‌جا نشستم، اتفاقاً داشتند نهار می‌خوردند، به من تعارف کرد و من هم نشستم کنارش نهار خوردم. مشکلم را گفتم؛ ایشان هم تلفن زد و مشکل مرا حل کرد. این خاطره هیچ وقت از ذهنم نمی‌رود، چون ایشان خیلی برخورد خوبی داشت و از این نظر خیلی آدم شاخصی بود. واقعاً تمام این سال‌ها خاطره است، مخصوصاً آن مباحث بعد از انقلاب. جالب بود که شورای دانشگاه جایی بود که برای کل دانشگاه تصمیم‌گیری می‌کرد؛ یک تعداد از دانشجویان، یک تعداد از کارمندان و یک تعداد از استادان در آن وارد می‌شدند. آن زمان من دانشجو بودم که رفتم در شورای دانشگاه و اولین رئیس بعد از انقلاب که آقای دکتر رنجبر بود را آن شورای دانشگاه انتخاب کرد. خب خیلی برای من جالب بود که ما بالاخره می‌توانیم رئیس دانشگاه را انتخاب کنیم. علتش هم این بود که آقای دکتر رنجبر، زمانی که امام رفته بود پاریس و دانشجویان می‌خواستند که متنی را برای (فرانسوا میتران) رئیس جمهور وقت فرانسه در تشکر از این که امام به پاریس آمده و شما برایش فضا فراهم کرده‌اید، تهیه کنند و هیچ کس را پیدا نمی‌کردند که این متن را بنویسد یا کمک کند تا بفرستند. آقای دکتر رنجبر گفت که باشد، من کمک می‌کنم و می‌فرستم. این خیلی خاطره‌ی خوبی برای بچه‌ها بود. یادتان باشد که آن موقع هنوز رژیم شاه بود و آقای دکتر رنجبر آمدند و کمک کردند و متن را آماده کردند. خاطره خیلی زیاد است، بالاخره آدم از هر زمانی می‌تواند یک چیزی پیدا کند، منتهی بحث خیلی طولانی می‌شود.